

فیزیک ارسطو و ابن باجه اندلسی

محمدتقی دانش‌پژوه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

ازین گرفته گنجهای پر نور
درست آن شد که این گردش بکار بست
بسی در طبع هر داننده‌ای هست
از آن چرخه که گرداند زن پیر
به جز گردش چه شاید دیدن از دور
درین گردندگی هم اختیار بست
که با گرفته گرداننده‌ای هست
لباس چرخ گرفته همی گیر
(آغاز خسرو و شیرین نظامی)

در شمال خاوری شهر آتن در دامنه کوه لوکابتوس Lukabettos در کنار رودخانه ایلیسوس Ilissos درختستان کوچکی بود بنام لوکئیون Lukeion که ارسطو (۳۲۲-۲۸۲ پ

م) چند خانه و باغی را در آنجا خرید و چون خودش در آن بیگانه به شمار می آمد ناگزیر آن را به نام شاگرد و دوستش تئوفراستوس Theophrastus (۳۷۱ - ۲۸۷) ساخت. او در ۳۳۵ دوباره به آن آمده بود تا به کارهای فرهنگی ماندنی جاودانه خود پردازد و دوازده سالی تا تاریخ ۳۲۲ در آنجا ماند و درس می گفت و کتاب می نوشت. آموزشگاه او نزدیک پرستشگاه یاهیکل آپولن لیکی بود و جستاروکاوشی که او در آنجا در این سالیان کرده است از پربرترین کارهای زندگی او می توان بشمار آورد. او در یکی از سایبانها یا رواق نزدیک پرستشگاه که انجمنگاه کوچکی برای پروردگار موسیقی و چکامه سرایی بوده است در سایه درختان باغ با شاگردان روزانه راه میرفت و بدانها دانش می آموخت، از این روی آنان را رهروان می نامیدند. به نوشته اولوس گلیوس Aulus Gellius دانشمند لاتینی سده دوم مسیحی او را در آنجا دو گونه آموزش بود: یکی بامدادانه و درونی (جوآنی) درباره فلسفه، دومی شامگاهی همگانی (برآنی) درباره سخن سنجی و خطابه.

در همین لوکتیون بود که او کار گیتی شناسی را به پایان برده و گیتی شناسی شنیدنی و سماع طبیعی یا «فوسیس آکروآسیس» را به نگارش در آورده است.^۱ ارسطو کار لوکتیون را در هنگام مرگ به همان تئوفراستوس واگذار تا جستار و بررسی او را دنبال کند و او هم تنها به شناخت طبیعت و گیتی پرداخت و در الهی یا متافیزیک که از او داریم همان طبیعی را دنبال کرد و او بود که تاریخ اندیشه طبیعی نگاشته که نشانه آن را در آراء طبیعی فلوطرخوس یا ایتیسوس و بخش تاریخ فلسفه ملل و نحل شهرستانی می بینیم. من در گفتارم درباره تاریخ فلسفه که اکنون چاپ شده است در این باره سخن داشته ام. فیزیک را چنانکه یاد کرده ام «فوسیس آکروآسیس» یا اوسکولاتیوفیسیکا Auscultatio physica میخوانده اند، همانکه در برابرش به سریانی «شمعاکیان» گفته اند و واژه «سمع الکیان» تازی از روی آن ساخته شده همانکه «سماع طبیعی» یا گیتی شناسی شنیدنی هم نامیده اند (دیباجه مدکور بر طبیعی شفاء ط - دیباجه ترجمه فارسی طبیعی شفاء از فروغی ۲۰).

ارسطو فیزیک شنیدنی و سماعی را که برای گروهی از شاگردان برمی خوانده دومین بار که به آن آمده (۳۳۵/۴ تا ۳۲۳) ساخته و پرداخته است (دیباجه ترجمه فرانسوی کارترون ۱۴) و او آن را پس از منطق بایستی نگاشته باشد چه او در منطق نگارش آن را نوید داده است (همانجا ۱۵).

پیش از ارسطو در فیزیک اندیشه های دانشمندان الثانی و گرایندگان به ذره یا جزم

لایتجزی (اتومیستها) و پیروان سقراط و افلاطون زبان زد بوده و خود ارسطو در فیزیک از اندیشه های امیدکلس و ملیسوس و پارمنیدس و انکساگراس یاد کرده است (مانسیون فصل سوم - طبیعی شفا م اف ۲ - ترجمه فروغی ۵۲) تفورستوس و اودموس پس از ارسطو کاوش را دنبال کرده اند.

چنانکه دیوگنس لائرمیوس در سرگذشت پارمنیدس (نزدیک ۵۰۰ پس از مسیح) و امیدکلس (۲۹۰ - ۲۳۵ پ م) آورده است این دو درباره طبیعت دفتری سروده اند. یک بند از سروده های امیدکلس در طبیعی ارسطو (۸: ث، 251a) و بندی دیگر در الهی او (دلتا ۴، 1615 a1) دیده میشود (تاریخ فلسفه ریو ۱: ۶۳ - دیباچه ترجمه عربی طبیعی سنت هیلر ۲۷ - شهرستانی).

پس از ارسطو سراینده رومی تیتولوکرمیوس گاروس پیر و امیدکلس و شاگرد اپیکورس به پیروی از «پری فومئوس» استاد خود که در سی و هفت دفتر بوده است درباره طبیعت چکامه ای به لاتینی در شش سرود بنام *Natura Rerum* یا *De la Natur* سروده است.

(تاریخ فلسفه برهیه ۱: ۲۱۰ - تاریخ فلسفه ریو ۱: ۲۵۵)

پیربویانسه P. Boyance در لوکرس و اندیشه اپیکوری *Lucrece et epicurisme* از فلسفه لوکرمیوس و سرود او سخن داشته است (چاپ ۱۹۷۸).

ارسطو در فیزیک گفتار دوم فصل دوم بند 36 a 194 از نگارش خود «درباره فلسفه» یاد کرده است که همان «پری فیلسوفیاس» او باشد که در عربی *الاقاویل الفلسفیه* و در فرانسوی *Ouvrage sur la philosophie* و در انگلیسی *Treatise on philosophy* خوانده اند. (میشله ۲۸، ترجمه های فیزیک به: عربی ۹۶ و فرانسه ۶۴: ۱ و انگلیسی ۱: ۱۲۵) میشله Ch. L. Michelet در آزمایش انتقادی درباره متافیزیک ارسطو (۱۹۸۲) در فصل یکم (ص ۲۸ - ۷۳) آن را همان سه گفتار پایان متافیزیک «لاند» و «مونو» میداند. سافری Safferey در ۱۹۷۱ و دومولن B. Dumoulin در ۱۹۸۱ ازین دفترگم شده ارسطو کاوش خوبی کرده اند.

او در فیزیک گفتار یکم فصل نهم و گفتار دوم فصل دوم بند 36 a 192، از «فلسفه نخستین» یاد کرده و گفته که آن را در آینده خواهم نگاشت. (میشله ۲۸، ترجمه های فیزیک به: عربی ۷۵ و ۹۹، فرانسوی ۱: ۵۰ و ۶۴، انگلیسی ۱: ۹۶، ۱۲۷)

فیزیک یا طبیعی ارسطو در هشت گفتار است: ۱- درباره موضوع و روش و بنیادها یا مبادی آن. ۲- طبیعت و عملهای طبیعی. ۳- جنبش و بی نهایت. ۴- مکان، خلأ، زمان. ۵- گونه گون جنبشها. ۶- پیوستگی جنبش و بخش پذیری آن. ۷- نخستین جنباننده. ۸- جاودانگی جنبش.

روی همرفته در آن سخن می‌رود از: مبادی و بنیادها و غایت، هیولی، جزء بخش ناپذیر، صورت، طبیعت، جنبش و ایست، جاودانگی جنبش، نخستین جنباننده، جهش، گوناگونی جنبش، پیوستگی و گسستگی، بی‌کرانی یا لانه‌ایه، مکان و جایگاه، خلأ، زمان. همه اینها را ما در طبیعی شفاء (ترجمه فروغی ص ۱۵) گزیده و دگرگون شده و در گزارش ابن رشد و تلخیص و گزیده او که در آن از مقاصد غزالی یاد شده است و در هر گفتاری هم غرض آنها آمده است و همچنین در طبیعی ابن باجه درست به همان ترتیب ارسطو در این دو و نیز معتبر بغدادی می‌بینیم.

هاملین در دستگاه ارسطو می‌گوید که در طبیعی او سخن می‌رود از: چهار علت، اتفاق، بی‌نهایت، فضاء، خلأ، زمان، طبیعت، جنبش، نخستین جنباننده.

گارتیه در ابن رشد (ص ۶۸-۱۱۳) از طبیعت و فیزیک ابن رشد سخن داشته است. اینها همه کلیات دانش طبیعت هستند چنانکه ابن سینا در نفس (ص ۱) می‌نویسد که ما در فن نخستین از «امور عامه» طبیعیات سخن داشتیم. در طبیعی ابن باجه (ص ۲۳۲ برگ ۱۷۸ پ نسخه بادلیان) هم آمده است: «هذه هي الامور العامية على الاطلاق للطبيعة» مانند آنچه که باز در طبیعی او (ص ۱۵، برگ ۵ پ بادلیان) دیده میشود و این یکی اشارت است به سخن ارسطو در گفتار یکم فصل ۱۷ فیزیک بند 190 b 20. در نفس ابن باجه (ص ۲۰ چاپ معصومی برگ ۱۳۸ پ) چنین می‌بینیم: «قد بين ارسطو في الكتب التي كتبها في الامور العامة للامور الطبيعية».

درباره گفتار هفتم و هشتم فیزیک فیلسوفان و گزارندگان يك سخن نیستند برخی گویند که آنچه در هفتمی آمده در هشتمی هم هست. سه فصل نخستین هفتمی در ترجمه عربی چنانکه بدوی (ص ۷-۸ و ۷۳۳) نوشته است برابر است با روایت دوم آن که سومیلیکیوس آن را گفتار هفتم دیگر نامیده است (ص ۱ و ۸ دیباچه ترجمه فرانسوی فیزیک) در همین ترجمه فرانسوی روایت دیگر همین سه فصل با ترجمه آمده است. از پندار سومیلیکیوس در ترجمه انگلیسی (۲، ۲۰۴) هم یاد شده است.

من در دیباچه نجات (ص ۵۷-۶۲) از فیزیک ارسطو و دانشمندان ما که از وی پیروی نموده‌اند یاد کردم. این را هم در اینجا می‌افزایم که ابوالحسن شریف پسر احمد ابیوردی نائینی کاشانی در گذشته ۹۶۶ «الحسنی من روض الجنان» در طبیعی دارد (دانشگاه ۶۶۱۶/۲۴ و ۷۷۰۵/۷) و بروکلن در ذیل فهرست خود (۲: ۱۵/۹۹۷۰ و ۱۵/۱۰۱۴) از خود روض الجنان او یاد کرده است و نسخه آن هم در آستان رضوی (۴: ۱۵۶) و ملک (۲۴۸) و سپهسالار (۵: ۵۸) ش ۱۳۲۵ و ۱۳۲۴ هست و تکه‌ای از لان در ۱۹۴۰/۷ دانشگاه دیده

می شود (ذریعه ۱۱: ۲۷۴).

متن یونانی فیزیک را سه گزارش یونانی است که به چاپ هم رسیده است: از تامستیوس در ۱۹۰۰، از سومیلیکیوس در ۱۸۸۲ و ۱۸۹۵ از یوحنا فیلیپونس در ۸-۱۸۸۷ (مانسیون ۸). توماس آکوئیناس به لاتینی بر آن گزارشی دارد که در ۱۸۸۲ و گزارش لاتینی ابن رشد در ۱۵۵۰ چاپ شده است (همان مانسیون).

مانسیون Mansion در مجله زبان شناسی در ژانویه سال ۱۹۱۳ از فیزیک ارسطو بررسی کرده و او در همین سال مدخل و درآمدی برای فیزیک در پاریس چاپ کرده که در ۱۹۴۶ سی سال پس از آن دوباره با دگرگونی و افزودگی به چاپ رسانده است. من به این چاپ دوم نگرستم. او در فصل نخستین (ص ۱۶-۱۶) از داستان دو گفتار هفتم و هشتم یاد کرده و در فصل هفتم آن (ص ۲۰۶-۲۱۵) از روی نوشته ارسطو در دفتر دوم از روش او در فیزیک سخن داشته و از چهار علت و غایت یا تله اولوژی و قیاس و تجربه و استقراء و برهان ریاضی و ضرورت و ناگزیری در طبیعت کاوش نموده است.

در شفاء مقاله یکم فصل (ص ۱۵-۹) و گزیده ابن رشد (۱۶-۲۰) و معتبر بغدادی فصل ۳-۶ و طبیعی ابن باجه (ص ۲۴-۲۸) هم این سخنان هست. هاملین بر همین دفتر یا گفتار دوم است که ترجمه و گزارش دارد (ص ۹۷ مانسیون).

فیزیک را حنین بن اسحاق در گذشته ۸۷۳ م به عربی درآورده و ابن رشد بایستی در گزارش و گزین خود از آن بهره برده باشد. گیوم دومربک G. De Moerbeke در ۱۲۸۶ آن را به لاتینی در آورده که در گزارش توماس آکوئیناس آمده است.

ابن رشد (۵۲۰-۵۹۵/۱۱۲۶-۱۱۹۸) گزارش بزرگ طبیعی ارسطو را در شصت و یک سالگی در ۵۸۱ (۱۱۸۶) ساخته است. ترجمه لاتین و عبری آن در دست هست و دو سه پاره از متن عربی آن را هم در مادرید یافته اند (فهرست قنواتی ۱۵۸). او گزارش میانین خود را در چهل سالگی در اشبیلیه در ۱ رجب ۵۶۵ (۲۰ مارس ۱۱۷۰) نوشته بود. متن عربی آن چاپ شده و دو ترجمه لاتینی و عبری آن هم هست (قنواتی ۱۴۷ و ۲۸۱-تاریخ فلسفه مونک ۲۲۲-تاریخ فلسفه لطفی جمعه ۱۴۸-ابن رشد گاونیه ۱۳-ابن رشد و اندیشه او از رنان ۶۴ و ترجمه عربی آن ۷۶).

ابن رشد گذشته از اینها کاوشهایی در طبیعی دارد: درباره شناختن سادۀ نخستین و جنبش زمان و گوهر کره های آسمانی که یکی از اینها را در مراکش در ۵۷۴ ساخته است. ترجمه عبری آنها با گزارش موسی ناربونی در دست هست و ترجمه لاتینی آنها هم چاپ شده است (مونک ۲۳۶ و ۵۲۳) قنواتی در فهرست (۷۷) از آنها یاد کرده و جمال الدین

علوی مغربی سه رساله طبیعی او را در ۱۹۸۳ در الدارالبیضاء چاپ کرده که یکی از آنها یادداشت یا تعلیق او است درباره گفتار ۷ و ۸ طبیعی ارسطو.

من این بررسی را درباره فیزیک ارسطو از روی سه ترجمه آن انجام دادم:

۱- به عربی از اسحاق بن حنین در گذشته ۲۹۸ یا ۲۹۹ (۹۱۰ یا ۹۱۱) همراه گزارشهای ابوعلی حسن ابن السمح منطقی عراقی در گذشته ۴۱۰ و ابوالفرج عبدالله بن الطیب عراقی در گذشته ۴۳۵ و یحیی بن عدی یعقوبی در گذشته ۴۶۴ و ابوبشر متی قنائی و اسکندر افرویدیسی و نامستیوس که در ۱۹۰۰ متن یونانی آن چاپ شده است، همه این گزارشها را محمدبن علی بصری از روی نوشته ابن السمح و ابوالفرج ابن الطیب گرد آورده است. این ترجمه و گزارشها را بدوی از روی نسخه شماره ۵۸۲ لیدن که ابوالحکم معری در قصر خوزستان و عسکر مکرم و بغداد در ۵۲۴ از روی نسخه نوشته از روی اصل در کرخ بغداد در ۴۷۰ نوشته بود در قاهره در ۱۹۶۴ چاپ کرده است.

۲- به فرانسوی از هانری کارترون H. Carteron همراه با متن یونانی که از روی شش نسخه یکی شماره ۱۸۵۳ پاریس با نشانه E از سده هشتم مسیحی فراهم آورده همچنین از روی گزارشهای سومیلیکیوس و فیلوپونس و نامستیوس و ترجمه لاتینی مریک که در گزارش توماس آکوئیناس هم هست با دیباچه ای درباره فیزیک و با گزیده بخشها و فصلهای آن در آغاز آنها و با فهرست واژه ها در پایان چاپ ۱۹۶۱ پاریس.

این ترجمه فرانسوی را علی اکبر فرورقی در دانشگاه شیراز از روی چاپهای ۱۹۲۶ و ۱۹۳۲ به نام طبیعت به فارسی در آورده و شماره های چاپ بکر و گزیده فصلها را در پایان آورده است (جلد یکم دفتر ۱ تا ۳ چاپ ۱۳۵۸)

۳- به انگلیسی از فیلیپ ویکستید ph. H. Wicksteed و فرانسیس کورنفرد F. Cornford با متن یونانی و با دیباچه ای درباره فلسفه ارسطو در آغاز و با دیباچه ها و گزیده های فصلهای هر گفتار و با فهرست واژه ها در پایان چاپ ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳ لندن.

آقای مهدی فرشاد از روی ترجمه انگلیسی هاردی گای با سرپرستی راس W. D. Ross چاپ ۱۹۳۰ و ترجمه هوب Hope چاپ ۱۹۶۹ آن را بنام طبیعیات ارسطو با دیباچه ای به فارسی در آورده است (چاپ ۱۳۶۳ تهران)

این را هم میدانیم که پراتنل C. Prantl در ۱۸۵۴ و ۱۸۷۹ متن فیزیک را با ترجمه آلمانی چاپ کرده است (دیباچه مانسیون ۱۱).

من از گزارش یائینی بر هشت دفتر طبیعی ارسطو در جای دیگر یاد کرده ام.

- اینک از دو مسأله فیزیک ارسطو یاد میکنم:

۱- اینکه طبیعت را چگونه بشناسیم؟ از سخن ارسطو در این دفتر در گفتار دوم فصل یکم بند 18-20 b 1019 و در متافیزیک گفتار دلتا فصل ۴ بند 20-18 b و 101 چنین برمیاید که طبیعت نخستین بنیاد جنبش پایدار هر چیزی طبیعی است و پایه و بنیاد رویدن و بالیدن هر رویدنی و نخستین عنصر و آخشیج پایدار رویدگی و بالندگی و نخستین جنبشی که چیزهای طبیعی از آن برخاسته میشود (میشله ۱۵۲ - ترجمه‌های الهی فرانسوی ۲۵۴ و آلمانی ۱: ۲۱۹ و راس ۱: ۲۹۷)

در ترجمه عربی الهی در تفسیر ابن رشد (ص ۵۰۵) آمده است: «و يقال طبيعة بنوع واحد تكون ما نجم ناجم ما. و ايضاً يقال طبيعة الذي منه ينجم الناجم اولاً و هوفيه، و ايضاً الذي منه الحركة الاولى في كل واحد من الأشياء الطبيعية كما هو بحقيقته» می بینیم که این ترجمه گنگ است.

در فیزیک ارسطو گفتار دوم فصل یکم بند 13-14 b 192 (ترجمه‌های عربی ۷۸ و فرانسوی ۱: ۵۷ و انگلیسی ۱: ۱۰۶) آمده است که هرگونه هستی طبیعی خود به خود بنیاد جنبش و پایدار است خواه در جایگاه و مکان و خواه در رویش و کاهش که کمی است و خواه در دگرگونگی که کیفی است (الحدود چاپ گواشن ۳۲).

در همان فیزیک در آغاز گفتار سوم فصل یکم بند 20b12 هم آمده است که طبیعت پایه و ریشه جنبش و ایست و دگرگونی است، واژه «ایست» تنها در ترجمه عربی (۱۶۵) هست ولی در دو ترجمه فرانسوی (۱: ۸۸) و انگلیسی (۱: ۱۹۱) دیده نمی شود.

در الهی شفاء (۹: ص ۴۱۲ چاپ مصر و ۲: ۶۲۶ چاپ تهران) و نجات (ص ۶۶۵ چاپ نگارنده) نزدیک به این عبارت را می خوانیم که: «الطبيعة مدبرة لهذه الاجسام و مبداء لتغير الاحوال و مبداء لها» (طبیعت گرداننده جسمها و بنیاد دگرگونی‌ها و پایه آنست).

ابن سینا در الحدود (چاپ گواشن ش ۱۲ ص ۲۱ و ص ۳۱ ترجمه فرانسوی آن) گفته است که «الطبيعة مبداء اول بالذات لحركة ماهي فيه بالذات و سكونه بالذات و بالجملة لكل تغير و ثبات ذاتي» پیداست که او از همان ترجمه عربی یاد شده بهره برده است. در طبیعی شفاء گفتار یکم فصل چهارم (ص ۳۱) نیز نزدیک به این هست. گواشن در فرهنگ نامه خود آمیختگی دارد و درست سخنان ابن سینا را نیاورده است.

ابن باجه هم در طبیعی (ص ۲۲) طبیعت را بنیاد جنبش و ایست خوانده است.
۲- جنبش که ارسطو در گفتار هشتم فصل یکم فیزیک بند 15 b 250 میگوید که آن برای آنچه با طبیعت هستی گرفته است گونه‌ای زندگی و جان است (ترجمه‌های عربی ۸۰۱ و فرانسوی ۲: ۱۰۰ و انگلیسی ۲: ۲۶۹ - نیز الهی ابن رشد ص ۵۱ - طبیعی ابن باجه ص ۱۵۱).

او در این دفتر از جنبش دوگونه کاوش دارد:
 نخست اینکه جنبش دیرینه و جاودانه است و خدای آن را بی پیشینه و بی نمود آشکار
 میدارد و آفریدنی نیست بلکه ابداعی است.
 او برای آن در آغاز فصل یکم گفتار سوم و فصل یکم گفتار هشتم طبیعی دلیل میاورد
 که هر جنبه‌ای باید آماده جنبش باشد و همین نیرومندی و آمادگی خود گونه‌ای جنبش
 است پس نتوان گفت که پیش از جنبش جنبشی نبوده و رشته آن بریده شده است.
 از این گواه و دلیل در طبیعی شفاء گفتار سوم فصل یازدهم (ص ۲۳۲) - ترجمه فروغی
 (۳۷۹) نشانی می‌بینیم.

دوم اینکه هر داننده‌ای می‌داند که با هر جنبه، جنباننده‌ای هست و هر جنبشی را
 گرداننده‌ای خواهد بود و رشته جنبش و گردش سرانجام باید به نخستین جنباننده و گرداننده
 برسد که در خود او جنبش و گردش نباشد وگرنه تسلسل میشود و آن نارواست. آن یکی هم نه
 جسم جنبش‌پذیر خواهد بود و نه در جسم سزاوار گردش. نیروی کنش آن را هم کرانه و
 نهایی نمی‌باشد. آن را آسمان نخستین و آسمان یگانه هم خوانده‌اند. ارسطو در گفتار لاتدا
 (لام) در الهی فصل ۸ و ۹ بند 1074b19, 1074a32 چنین گفته است. و این بندها در ارسطو
 عندالعرب بدوی در گزارش نامستیوس به عربی (ص ۱۸ و ۱۹) و گفتار ارسطو در فصل ۸
 لاتدا به عربی (ص ۸ و ۹) و گفتار لاتدا در الهی عبداللطیف بغدادی (ص ۴۹) دیده میشود.
 ابن رشد نیز درباره نخستین مایه و پایه گردش و جنبش که کنندگی در آنست و هم آگاهی
 دارد سخنی دارد که مشله در بررسی از الهی ارسطو به فرانسه (ص ۲۵۷) آن را آورده
 است. در این باره در آغاز گفتار هفتم فیزیک ارسطو سخن رفته و در فصلهای ۵ و ۶ گفتار
 هشتم آن آمده که جنباننده و گرداننده نخستین باید ناگزیر پایدار و همیشگی و دیرینه باشد و
 آنها نباید جنبش و گردشی بپذیرد (نیز دیباچه عربی ترجمه لطفی سید از طبیعی سنت هیلر
 ۴۹-۵۲).

در طبیعی شفاء فصل ۵ گفتار ۴ (ص ۳۱۳-۳۳۹ چاپ مصر و ۱۵۷:۱ سنگی تهران) و
 ترجمه فروغی از آن (ص ۵۳۳) و طبیعی ابن باجه (ص ۱۷۴ و ۱۷۸ برگ ۴۹ رو ۵۱ ر
 بادلیان) و تلخیص طبیعی ابن رشد (ص ۱۱۶) و فصل ۲۸ طبیعی معتبر بغدادی (ص ۱۱۶)
 نیز این سخنان هست. در نجات ابن سینا (ص ۲۷۷-۲۷۹-۲۸۳ و ۶۰۴ و ۶۲۶) آمده است
 که نخستین جنباننده با شوق و خواست می‌جنباند و جنبش هم خود همیشگی و جاویدان
 است و او بنیاد جنبش و گردش گردندگان است و جنبش و گردش آفریده شده است ولی
 ابداعی و یگانه.

باری ارسطو در فصل ۹ گفتار کاپا (کاف) که گزیده‌ایست از فصلهای ۱ و ۲ و ۳ گفتار سوم فیزیک از جنبش و تحلیل آن، و در فصل ۱۰ آن که گزیده‌ایست از فصلهای ۴ و ۵ و ۷ همان سومی از بی‌نهایت و تحلیل آن، و در فصل ۱۱ کاپا که گزیده‌ فصلهای ۱ و ۳ همان گفتار ۵ است از اینکه دگرگونی دگرگون نشدنی است کاوش کرده است.

او در لاتدای متافیزیک در فصلهای: ۶ از اینکه نخستین جنباننده پایدار و همیشگی خواهیم داشت و در ۷ از نخستین جنباننده که همان خدا باشد و همه‌اش کشش و کردار است و اندیشه اندیشه، کاوش کرده است. گزیده فصل هفتم آن در بند ۱۱ سخنان ارسطو در «مختار من کلام الحکماء الاکابر» (ص ۱۶۴ متن و ص ۳۸۷ ترجمه انگلیسی آن در «خرید ادبی یونانی در ترجمه عربی، یک بررسی از بند یونانی عربی»

(Creek Wisdom literature in Translation, A Study of the Greco - Arabic Gnomologia)

از دیمیرتی گوتاس D. Gutas (چاپ ۱۹۷۵) آمده است. در فصل ۱۸ آن از خرید آسمانها و در فصل ۱۹ آن از طبیعت خرد خدایی سخن رفته است. ترجمه عربی این بخش در ارسطو عند العرب (ص ۳ و ۵ و ۷ و ۹) و در گزارش تامسیتوس در آن (ص ۱۲ تا ۲۱) و گزارش ابن سینا بر لام در همانجا (ص ۲۳ تا ۳۲) دیده می‌شود. در الهی معتبر بغدادی (ص ۶۹) و الهی عبداللطیف بغدادی (ص ۴۹) هم پاره‌ای از اینها هست. همچنین در تفسیر مابعدالطبیعه ابن رشد (۱۵۵۵ و گویا هم در ۱۵۷۵ و در ۱۶۹۱) نزدیک به آن هست. تئوفرستوس در متافیزیک خود در فصل دوم از اینکه کردار و کشش نخستین جنباننده را غایت و غرضی هست یاد کرده است. این رساله را اسحاق بن حنین به نام مقاله فی مابعدالطبیعه به عربی درآورده و نسخه آن در کتابخانه ملک (ش ۵۹۲۵/۱) و بادلیان شماره ۱۶/۹۵ اوسلی (فهرست فیلمها ۱: ۵۵۸) هست. ترجمه تریکو از آن در ۱۹۴۸ چاپ شده است.

خواهیم دید که جالینوس بر این اصل ارسطو خرده گرفته و اسکندر افرویدسی بر جالینوس خرده‌گیری کرده است (ص ۶۸ دیباچه تیه Thillet بر سرنوشت اسکندر چاپ ۱۹۸۴).

ثابت بن قره در تلخیص مابعدالطبیعه ارسطو از جنباننده نخستین یاد کرده و به طبیعی ارسطو هم بازگردانده است.

ابوحامد احمد بن اسحاق اسفزاری در الامور الالهیه که در بیست و هشت مسأله است از نخستین جنباننده که همان خدا باشد سخن داشته است. دو نسخه از آن داریم: یکی در ظاهریه دمشق (۴۲/۴۳۷۱) دومی در راغب پاشا شماره ۱۴۶۴/۳ (فهرست فیلمها ۱: ۴۱۸)

پس در همه اینها از دلیل جنبش در اثبات خدا یاد شده است (دبیاچه نجات ۵۴ و ۵۵) در *انموذج العلوم* (مقاله ۱۵ ص ۲۲۲) از جنباننده نخستین همیشگی که همواره کار او جنبانندن است و از جنبش و گردش پیوسته دیرینه یاد شده است.

بهمنیار در تحصیل گفتار دوم فصل ۱۶ *بعدالطیبة* (ص ۴۴۳) نیز در جام جهان نما ترجمه آن گفتار دوم فصل ۱۵ دفتر دوم (ص ۴۲۷) آورده است که چیزی جز خدا بر جنبش و زمان پیش تر نخواهد بود.

در بیان الحق لوکری جزو دوم کتاب «سمع الکیان» فصل ۱۹ (ش ۲۵۰ دانشگاه برگ ۱۶۰ پ) از دیرینگی جنبش و زمان و بی آغازی آنها سخن رفته است.

در برابر همه اینها دانشمندان کلام اند که جهان را نو پدید آمده میدانند و با فلاسفه می ستیزند. چنانکه حمصی متکلم شیعی در *التعلیق العراقي* (ش ۶۷۴۴ دانشگاه) در آغاز از پدید آمدن جسم سخن داشته و معین الدین میمون مکحول نسفی حنفی در گذشته ۵۰۸ در *تبصرة الادلة* (ش ۱۷۰۷ مرعشی قم ۱۰۰:۵ نوشته ۵۶۵ برگ ۳۰ پ) جنبش را پدیده ای دانست (بروکلمن ۱: ۴۲۶ - قرطای ۴۷۳۳).

صدرای شیرازی در *المبدء و المعاد* در آغاز «فصل فی التجرد لاثبات الواجب» از راه طبیعیان در اثبات خدا از روی جنبش شوقی و خواسته آسمانها که غایت آن قدسی است (ص ۱۷ ج ۲) یاد کرده و این را می گوید که از کلیات یا سماع طبیعی و از کلیات الهی برداشته ام. او در *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة* موقف ۱ فصل «طریق اخری» گفته است که جنبش جنباننده ای دازای خواهش و اراده می خواهد.

دانشمند مهدی نراقی در گذشته ۱۲۰۹ در *جامع الافکار و ناقدالانظار* ساخته در کاشان در ۱۱۹۳ (۲۶۶ دانشگاه ۲۷ ر - ۳۱ پ) از منهج حکماء طبیعی که به طبیعت جنبش می نگرند یاد کرده و دو راه آنها را در اثبات خدا آورده است (فهرست دانشگاه ۳: ۲۱۹) رنه موگینه Rene, Mugnier در تئوری نخستین جنباننده و *تطور اندیشه ارسطوئی*

(چاپ ۱۹۳۰ *de la pensé aristotelicienne la Theorie du premier Moteur et l'evolution*) در چهار فصل *یک پیوست* از نخستین جنباننده Proton Kinoun دگرگون نشدنی و بی ماده به خوبی کاوش کرده و گفته که روی این پندار آفرینشی نیست.

اکنون ببینیم که ابن باجه که بوده و در طبیعی چه کاری کرده است؟ ابن الصائغ ابوبکر محمدبن یحیی ابن باجه تجیبی اندلسی سرقسطی غرناطی (۴۷۰ یا ۴۷۵-۵۳۳) نخستین فیلسوف نامور اندلس است و پیرو فارابی است و شیفته نگارشهای او و مانند او منطقی و اخلاقی و موسیقار است. او استاد ابن طفیل و ابن رشد بوده و از بزرگترین گزارش نگاران

فلسفه منطقی و طبیعی ارسطو است، پس از ابن سینا و پیش از ابن رشد. ابن طفیل در آغاز حی بن یقظان خود درباره او می‌گوید که از وی تیزهوش‌تر و درست‌نگرش‌تر و راست‌اندیش‌تر نیامده است. در هنر خنیاگری (علم اللحن) و فلسفه، اندلسیان بدو سرفرازی می‌کرده‌اند. و او در موسیقی در باختر مانند فارابی بود در خاور و آنان موسیقی نامه‌های او را بسنده می‌دانستند.

واژه «باجه» که در نام او آمده است به زبان فرنگان اسپانیا «سیم» را می‌رساند و ریشه آن «باجه» است که از «پلاتا» (plata) گرفته شده است. گویا او را چنین می‌نامیدند تا با واژه ابن الصایغ (زرگزاده) سازگار آید.

«تجیب» را که در نام خاندانی او می‌بینیم نام زنی دانسته از تیره «مذحج» که گویند نواده او پس از چیره شدن تازیان بر اندلس و مصر جایگاهی در آنجا داشته‌اند (معجم البلدان یا - قوت، لغت نامه دهخدا، آمیخته‌ای از فلسفه اسلام و یهود از مونک ۲۸۲، علوی ۱۴۶ و ۱۴۸) و شاید هم ریشه آن هم عربی نباشد.

نگارشهای ابن باجه در مجموعه شماره ۲۶/۲۹۱۲ سپهسالار (۳:۲۸۴) تنها تدبیر المتوحد او و در مجموعه سید عبدالرزاق حسنی بغدادی که عمر فروخ به نوشته دو - نلب در دائرة المعارف اسلامی از آن یاد کرده است و در شماره ۲۹۰ تیموریه در دارالکتب مصر (۲۸۲۸) که گزیده‌ایست از همان تدبیر المتوحد او، دیده می‌شود.

چهار مجموعه گرانبهایی از دفترهای فلسفی و منطقی او در آسیا و اروپا هست. ۱- شماره ۲۳۸۵ تاشکند که در آن ۱۰۰ رساله است و در فهرست سوم تاشکند از بسیاری از آنها یاد شده است. من خود نسخه را در آنجا دیده‌ام و در نشریه کتابخانه مرکزی (۱۳۲:۹) از یکی از رساله‌های آن یاد کرده‌ام. عکس این نسخه هم در کتابخانه ملی پاریس هست (C42) و من به آنهم نگریستم (کتابداری نهم ۲۹۷) قاضی وردو در فهرست فارابی به روسی (ص ۸ و ۱۳) از آن یاد کرده و عکس صفحه‌ای از «رساله فی المتحرک» ابن باجه را که بدوی چاپ کرده در پایان آن گذارده است. جز این یکی تدبیر المتوحد و الوحدة و الواحد و دو رساله قوه نزوعیه و رساله فی الغایة الانسانیة او هم در آن آمده است. بدوی در رسائل فلسفیه چاپ ۱۹۷۳ بنغازی (ص ۱۱۶-۱۶۶) از آن بهره برده و آن را شناسانده و چهار رساله (المتحرک، الوحدة و الواحد، الفحص عن القوة التزوعیه) آورده و یکی را که می‌گوید تنها در این مجموعه جسته است، به گفته علوی (ص ۳۶) آنهم در نسخه بادلیان هست. او در دنبال رد جالینوس از فارابی دو صفحه‌ای که از آن نیست نادانسته افزوده و آن «الغایة الانسانیة» ابن باجه است. پس او ندانسته پنج رساله ابن باجه را در آن چاپ کرده است

(بدوی ۱۲۹ - علوی ۳۵)

بدوی (۱۳۶) می‌نویسد که مجموعه دیگری از رسائل ابن باجه یافتیم که پس از این آن را خواهیم شناساند.

۲- شماره ۶۱۲ فهرست در نورگ برای اسکوریال به چند خط و پس از سده هشتم که در آن تاریخهای ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۸۴ هم آمده است.

۳- شماره ۵۰۶۰ فهرست اهلورث (۳۹۹:۴) برای کتابخانه برلین نوشته عبدالله بن محمد بن یحیی بن اصبح انصاری در محرم ۶۷۰ که در جنگ جهانی نخستین آن را به جای دیگری برده بودند و از دسترس شیفتگان دور شده بود و بسیاری از دانشمندان که درباره ابن باجه کار کرده‌اند آن را نداشته‌اند. خوشبختانه عکس آن را من دیده و خوانده‌ام.

۴- شماره ۲۰۶ پوکوک در بادلیان آکسفورد (۱:۱۱۷ ش ۴۵۷) که بیشتر دانشمندان آن را نوشته ۵۲۷ پنداشتند مگر اینکه خود چنانکه علوی (ص ۴۳) هم گواهی می‌دهد، نوشته گمنامی است از روی نسخه نوشته حسن بن محمد بن النضر در قوص در ۵۲۷ از روی نسخه سید وزیر ابوالحسن علی بن عبدالعزیز بن امام سرقسطی از روی نوشته خود ابن باجه که سرقسطی در ۵۳۰ بر او خوانده و او هم نسخه خود را به مصر برده بوده است. پس این نسخه نوشته ابن النضر در قوص در ۵۲۷ نخواهد بود چنانکه دانشمندان پنداشته‌اند.

باری نگارشهای ابن باجه را پالاسیوس و دونلوب و محمد معصومی و ماجد فخری و فواد اهوانی و بدوی و معن زیاده چنانکه جمال‌الدین علوی در *مؤلفات ابن باجه* چاپ مغرب نوشته است به چاپ رسانده‌اند و خود علوی در آن به لغزشهای آنان پی برده است. همه اینها به جز پالاسیوس نسخه برلین را ندیده بودند، دونلوب را نمی‌دانم که آن را داشت یا نه. همه اینها از سرگذشت و نگارشهای ابن باجه یاد کرده‌اند. تنها علوی است که در میان اینها راه درست‌تری رفته است.

گزارش ابن باجه بر سماع طبیعی ارسطو در دو مجموعه بادلیان و برلین هست، ماجد فخری در ۱۹۶۸ و معن زیاده در ۱۹۷۸ تنها از روی نسخه بادلیان آن را چاپ کرده‌اند و هر دو نسخه برلین را ندیده‌اند که گویا افزوده‌هایی هم دارد. این دو دانشمند چنانکه علوی (۳۳) و (۳۷) می‌نویسد پاره‌ها و بندهای دیگری را که با گزارش سماع طبیعی می‌پیوندند و در آکسفورد هست چاپ نکرده‌اند.

باری سماع طبیعی ابن باجه مانند اصل آن در هشت مقاله است مگر اینکه او مانند ابن رشد يك باره کار نکرده بلکه پیش از اینکه برای مقاله‌ها گزارش و گزینی نوشته باشد یادداشتهایی برای برخی از آنها نگاشته تا بتواند آنها را روشن تر سازد. گزارش او در نسخه

برلین و بادلیان و چاپ معن زیاده چنین است:

مقاله یکم در برگ ۲ پ برلین و برگ ۲ پ بادلیان و ص ۱۲ چاپ معن زیاده
دومی در ۳ پ برلین و ۶ پ بادلیان و ص ۲۱ چاپی
سومی در ۵ پ برلین و ۱۰ ر بادلیان و ص ۲۸ چاپی
چهارمی در ۷ ر برلین و ۱۰ پ بادلیان و ص ۳۳ چاپی

آغاز این چهارمقاله را در نسخه بادلیان و همچنین در چاپ زیاده نشانی نیست (علوی

(۴۸

پنجمی در ۱۷ ر برلین و ۲۱ ر بادلیان و ص ۴۶ چاپی
ششمی در ۲۳ پ برلین و ۲۲ ر بادلیان و ص ۷۲ چاپی
هفتمی در ۳۳ پ برلین و ۳۱ ر بادلیان و ص ۱۰۶ چاپی
هشتمی در ۵۴ ر برلین و ۴۲ پ تا ۵۱ پ بادلیان و ص ۱۵۰ تا ۱۷۸ چاپی
«فی معانی السابعة و الثامنة» در ۶۲ پ تا ۶۴ پ برلین و ۵۱ پ تا ۵۴ پ بادلیان و ص
۱۷۹ تا ۱۹۱ چاپی
«و من متقدم قوله فی معانی الثامنة خاصة» در ۵۴ پ تا ۶۶ پ برلین و ۵۴ پ تا ۶۶ ر
بادلیان و ص ۱۹۲ تا ۲۳۰ چاپی (فهرست برلین ۳۹۷)
«و من قوله علی الثامنة من السماع الطبيعي» در ۷۹ روپ برلین و ۱۸۷ ر در يك صفحه
بادلیان و ص ۲۳۱ تا ۲۳۲ چاپی
«و من الاقاويل المنسوبة اليه» در ۱۸۷ پ تا ۱۸۹ پ بادلیان و ص ۲۳۲ تا ۲۳۹ چاپی
(علوی ۳۷)

این بندهای بی شماره را او پیش از گزارش سماع نگاشته است و گویا شاگردش
ابن الامام این نکته را در نسخه بادلیان ۵۱ پ (در برلین ۶۱ پ نیست) آورده است بدینگونه:
«کمل الموجود من قوله رضی الله عنه و هو آخر ما وضعه فی هذه الثامنة و عول علیه دون
اقوال تقدمت له فيها نحن مثبتوها بعد هذا لما فی الوقوف علیها من الارتیاض» (علوی ۳۷ و
۳۸ و ۴۹) چند بند دیگر هم هست که به نوشته علوی (۳۸) در دو چاپ نیست:

«طبيعة الصورة الاولى و مساوقة الصورة للمادة» در ۱۲۸ ر و پ بادلیان
«بعض ماورد فی السادسة والسابعة»

در نسخه برلین این عنوانها را هم می بینیم:

ابتداء فی شرح المقالة الثامنة (برگ ۶۵ ر)

و له ابتداء آخر الثامنة (برگ ۶۵ پ)
 وقع فی آخر شرحه للمقالة السادسة من السماع بعد تمام المقالة هذا القول (۶۷ ر)
 مسائل متثورة من السماع (برگ ۶۵ ر)
 معانی المقالة من السماع (برگ ۶۷ ر)
 المكان، الزمان (برگ ۷۰ ر)
 انقسام الجسم (برگ ۷۲ ر)
 من كلامه فی الشوق الطبيعي (۱۱۷ ر - ۱۱۸ ر)

ابن باجه گویا می خواسته است که همه دفترهای طبیعی ارسطو را گزارش بنویسد و آنچه در این مجموعه ها آمده تا به اندکی از گفتارهای جانورشناسی (الحيوان) هم می رسد. گزارش او نه مانند شفاء است که چندان همانند اصل ارسطو نباشد و نه مانند گزیده ابن رشد فشرده آنست و نه مانند تفسیر ابن الطیب و گزارش بزرگ ابن رشد بسیار گسترده‌گی دارد بلکه برخی از بخشهای آن را روشن می دارد و در برخی دیگر نکته سنجی می کند.

ابن باجه می داند که در گفتار هفتم سماع طبیعی دانشمندان سخنی دارند و او در آن (ص ۱۰۶ چاپ معن زیاده، برگ ۳۱ پ برلین و ۳۱ پ بادلیان) چنین می نویسد: «وقد وقع فیما قاله فی هذه المقالة للنظر اختلاف اصار(۴) بعضا الی ان ظنها فضلا و بعضا الی ان ظنها مكررة، و تامسطيوس فانه حذف منها كل ما فی اولها، لانه رأى ان تلك المعانی قد تبینت فی الثامنة بالبراهین الخاصة بها، حتی بلغ اختلاف الآراء فیها ان الف فی ذلك جالینوس مقاله المشهور فی ثلب اقاویل ارسطو المكتوبة فیها و نحن نظر...»
 ابن باجه باز (ص ۱۷۷ چاپی برگ ۵۱ ر و ۶۱ ر برلین) می گوید: «فاما ما كثر فيه جالینوس و قاله فعادة منه فی فهم اقوال (كلام) ارسطو، ولا يستحق ما قاله ان يبلغ به مرتبة الرد علیه».

او در جای دیگر هم (ص ۲۳۹ ج برگ ۱۸۸ ر بادلیان) از خرده گیری جالینوس از ارسطو یاد کرده است که جنبش در زمان داخل است.
 از این سخنان گویا «كتاب فی ان المحرك الاول لا يتحرك، مقالة واحدة» که در عیون الانباء (۱: ۱۰۱) از جالینوس دانسته شده است خواسته شد یا «مقالة فی الکلام الطبيعي» همو (همانجا). این را می دانیم که اسکندر افرویدی بر جالینوس در خرده گیری او از ارسطو در باره جنباننده نخستین خرده گرفته و آنها چاپ و ترجمه شده است (ابنسابی اصیبه ۷۰ - سرنوشت اسکندر افرویدی دیباچه ۷ و ۶۸).

ابوالفرج ابن الطیب هم در گزارش طبیعی (ص ۷۴۰ چاپ بدوی) می گوید که او گفتار ارسطو را در اینکه هر جنبنده را جنباننده ای هست درست در نیافته است. او در همینجا می گوید که در گفتار هفتم از جنبش سخن می رود و آن هم به گفتار پنجم می پیوندد که در آن هم از جنبش یاد می شود. آنچه در هفتم است به روش جدلی است و همه آن باز در هشتم به روش برهانی بازگو می گردد. چون سخن در آن دو کاوش از جنباننده نخستین است و آن را هم ارزشی است بسیار از این روی ارسطو آن را دوبار با دو روش آورده است.

ابن رشد در تلخیص طبیعی (ص ۹۹) از زبان گزارش نگاران می آورد که گفتار هشتم بازگویی است از آنچه در هفتمی است (ترجمه انگلیسی طبیعی ۲: ۲۰۴ - دستگاه ارسطو از هاملین ۳۶).

از نگاه به مجموعه های یاد شده چنین بر می آید که ابن باجه شیفته ارسطو بوده و میخواست است که به همه دفترهای طبیعی او بنگرد و از سماع طبیعی تا حیوان را روشن سازد. او به گفتارهای منطقی فارابی که گزیده نوشته های ارسطو است مانند جرجانی و ابن رشد بر آن گزارش نوشته است که در مجموعه های بادلیان و اسکوریال هر دو را می بینیم. در نسخه هایی که می شناسیم دفتری جداگانه در باره الهیات نمی بینیم. از او در اخلاق و سیاست و روان شناسی تدبیر المتوحد داریم که در تاشکند و تهران و قاهره و آکسفورد و برلین هست و پالاسیوس در ۱۹۴۶ و دونلوپ در ۱۹۴۵ و ماجد فخری در ۱۹۶۸ آن را چاپ کرده اند.

ابن باجه در تدبیر المتوحد در بسیاری از جاها از فارابی برگرفته و از مدینه فاضله او پیروی کرده است ولی پیدا است که او از حی بن یقطان ابن سینا بهره برده و در کارش روی آن شالوده ریزی کرده است. داستان چنین است که:

ابن سینا را سه رساله رمزی است:

۱- حی بن یقطان که در دژ فرد جان در ۴۱۴ ساخته و آن را دو نگارش است: یکی که همه آن را می شناسند و دو شاگرد ابن سینا ابن زبیه به عربی و گوزگانی به فارسی گزارش نوشته اند. دومی درست مانند آن و با ساختی دیگر که آن را دو نسخه است یکی در ایاصوفیا به شماره ۴۸۲۹/۳۴، دیگری در نور عثمانی به شماره ۴۸۹۴/۱۰۷ (مهدوی ۶۵). من این دو نگارش را خواندم و با هم سنجیدم مانا ابن سینا دو بار این داستان فلسفی را ساخته است. آن را فضل الله روزبهان خنجی بنام بدیع الزمان فی قصه حی بن یقطان به فارسی در آورده است.

۲- الشبكة والطيم در چگونگی رسیدن به راه راست که سهروردی آن را به فارسی درآورده است (مهدوی ۸۸).

۳- «رسالة قضاو قدر» که من آن را با گزارش فارسی در فرهنگ ایران زمین (۲۴: ۲۸) چاپ کرده ام (دیباجه نجات ۷۵).

او در این داستانها نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با راهنمایی خرد به روشی فطری که فیلسوفان دارند به آنچه راست و درست است رسید و مانا اشارت است به همان حدسی که او در دانشنامه برای خود یاد کرده و بهمینار در تحصیل از آن نام برده است (دیباجه نجات ۸۹) در پرسش و پاسخی که میان میهنی و ابن سینا گذشته است (مهدوی ۹۴) گویا از همین نکته است که یاد می‌گردد. ریشه این اندیشه گویا همان خردگرایی است که در سخنان پولس فارسی و برزویه پزشک و شکندگمانیک و بیچار (بند ۳۵ فصل ۱) و شعر پهلوی در باره خرد و پرسش و پاسخ دانا و مینوی خرد و آغاز شاهنامه فردوسی می‌بینیم.

این پندار گویا درست در برابر سه دلیل خرد شناسی و روان شناسی و آیین شناسی است که ابن سینا در شفاء و نجات (دیباجه نجات ۶۸) برای پیامبری آورده است و درست مانند روش برخی از عارفان می‌باشد همچون خرقانی که گویند به دل او وحی می‌شده است (ص ۱۱۹ نورالعلوم) و ابوسعید ابوالخیر میهنی که می‌گفته است: «حدثنی قلبی عن ربی» (اسرار التوحید، چاپ بهمینار ۲۰۷) و هر دو را گفته‌اند که کعبه بر سر آنان می‌گشته است (اسرار التوحید، همان چاپ ص ۱۲ و چاپ صفا ۱۴۹- نورالعلوم ۱۳۸) و روزبهان شیرازی که در باره او گفته‌اند: آبی که در رودخانه دل پیامبران روان بود در جویبار دل او روان است، خود او را هم کشفها بوده است (روزبهان نامه ۲۸ دیباجه و ۳۶ تحفة العرفان).

گویا نخستین کسی که در این گونه نگارش از ابن سینا پیروی نموده است ابن باجه باشد در همین تدبیر التوحید که در هفده فصل است و او در آن می‌خواهد به نمایاند که یگانه مرد خودرو (المتوحد والتاب) چگونه می‌تواند خود راه را بیابد و گم نگردد. او در آن از آراء مدینه فاضله فارابی بهره گرفته و این رهروی را با پیوستن به نیروی خرد که همان «اتصال» باشد، شدنی میدانند و او و فرزند ابن رشد ابومحمد عبدالله اندلسی در این باره هر دو رساله‌ای دارند که فوآد اهوایی و ماجد فخری آنها را چاپ کرده‌اند و نشان داده‌اند که مردمی در راه سیر و سلوک چگونه به عقل فعال می‌تواند بییوندند.

ابن طفیل شاگرد ابن باجه در حی بن یقطان خود و سهروردی شهید در الغریبة الغریبة نیز بهمین راه رفته‌اند.

جمیل صلیبا و احمد امین در دیباجه چاپ خود از رسائل ابن سینا و ابن طفیل و

سهروردی در این باره سخن داشته‌اند.

نیز بنگزید به فهرست پزشکی حلب از سلیمان قطایه ص ۲۹۲ و دانشنامه ایران و اسلام ص ۸۹۸ و دائرة المعارف اسلامی به فرانسه ۳: ۹۲۲ و فهرست قنواتی برای ابن رشد ۱۷۹.

تنها کسی که می‌دانم دنبال این اندیشه تازه ابن سینا و ابن باجه و ابن طفیل و سهروردی رفته و ناگفته و سر بسته از آن خرده گرفته است ابن النفیس علاء الدین علی قرشی دمشقی (۶۰۷-۶۸۷ یا ۶۸۹) پزشک ادیب اصولی متکلم باشد. او بر قانون و اشارات گزارش دارد و در منطق به روش فارابی می‌رفته و با راه افضل الدین خونجی و اثیرالدین ابهری ناسازگاری داشت. اثیرالدین ابوحیان الهدایة ابن سینا را نزدش خوانده و خود او هم گزارشی بر آن دارد. او به روش دیرینه منطق الوریقات نگاشته است. شاگردش سدید دمیاطی بدو گفته بود که اگر بجای قانون بر شفاء ابن سینا گزارش می‌نوشتی بهتر می‌بود چه مردم بدان نیاز دارند. پاسخ داد «الشفاء علی فیه مواضع ترید تسدیداً» می‌خواهد بگوید که من چند جای شفا را دشوار یافتم

باری ابن النفیس در برابر حی بن یقطان ابن سینا برخاسته الرسالة الکامله فی السیرة النبویة نگاشته آنها به روش داستان از زبان «فاضل بن ناطق» از روی گفته‌های «الکامل» که هر دو مردی پنداری هستند. از این روی ابن رساله را «فاضل بن ناطق» هم خوانده‌اند. در آن چهار فن است هر یکی در چند فصل.

او در این داستان رمان مانند شگفت انگیز که مانا گزارش گونه ایست بر فصلهای بازپسین الهی شفاء سرگذشت پیامبر و تاریخ اسلام را به رمز و نهفته آورده و تخیلات ساختگی او در آن پیدا است. در پایان آن گویا به فرمان روایان روزگار خود مانند بای برس بندقداری (۶۵۸ - ۶۷۶) و قلاون (۶۷۸ - ۶۸۹) هم اشارت کرده است.

او در آن آنچه را که در اسلام گذشت با شاخ و برگ کلامی و فقهی به ساخت داستان درآورده است نه اینکه مانند آن چهار تن فیلسوف از اندیشه‌ای فلسفی داستان زده باشد. باری قرشی در برابر آنان می‌خواهد سرگذشت پیامبر و آیین خدایی و پیامبری و شریعت و رستاخیز و تباهی آینده جهان را به مرد یگانه خودرو خودآموز (المتوحد النابت) با استدلالهای رمز نشان دهد.

این رساله را یوسف شاخت J. Schacht در کتابی در بارسلون در ۱۹۵۶ بنام «ابن النفیس و خداشناسی خود آموز او» شناسانده است. مکس مایرهف M. Meyerhof در مجله ایسیس (۲۳: ۱۰۰-۱۲۰) گفتاری در باره ابن النفیس و آگاهی او از گردش خون

دارد و در آن (ص ۱۰۸) از این رساله دو نسخه یاد کرده است یکی در کتابخانه‌ی عاشر افندی در استانبول (ص ۳۰ فهرست کهن آنجا چاپ ۱۳۰۶) که همان نسخه ۴۶۱ مصطفی افندی باشد، دومی نسخه قاهره در مجموعه ۲۰۹ دارای چهار رساله و نوشته ۶۷۳ که این یکی در آن رساله دوم است و فن چهارم را ندارد (فهرست ۲۰۱: ۵ و ۲۰۱: ۷) این رساله را مایرهف گویا به پیروی از پوکک که حی ابن یقطان ابن طفیل را «فیلسوفوس آتو دیداکتوس» نامیده است «تولوگیکوس آتو دیداکتوس» خوانده و با ترجمه و گزارش و دیباچه خوبی به عربی و انگلیسی در آکسفورد در ۱۹۶۸ چاپ کرده است.

(بروکلمن ۱: ۴۹۳ و ذیل ۱: ۸۹۹ - فهرست دانشگاه ۴: ۷۸۲ - تاریخ پزشکی اولمان به آلمانی ۱۷۲ - همین چاپ مایرهف ص ۳ عربی و ص ۱ و ۲ و ۱۵ ترجمه انگلیسی).

* * * پی نوشت:

۱. دیباچه نجات ۱ - ۲، دیباچه ترجمه سیاست ارسطو به عربی از بر باره ص ۲۸، دیباچه ترجمه سیاست به فرانسه از اوپونه Aubonnet ۶۲ و ۴۷، دستگاه ارسطو به فرانسه از هاملین ۱۰، زندگی نامه‌های کهن ارسطو از دورینگ ۲۳۱، دیباچه هیلر بر اندیشه ملیسوس و کسنوفانس و گرگیاس ترجمه عربی ۲۶۷: ارسطو در ۵۰ سالگی نوشته‌های خود را آشکار بداشت، دیباچه ترجمه عربی فیزیک از هیلر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی